**نام مجلّه : پژوهشهای قرآنی** [**شماره 25 ـ 26 ویژة زن در قرآن ( بهار و تابستان 1380**](file:///D:\Articles\type,p-18.htm) )

**گفت و گو با آیت الله دکتر محمّد صادقى مؤلّف تفسیر ( الفرقان )**

**\* نخستین پرسش این است که منظور از قوّامیّت در آیة « الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ... . » ، ( نساء ، 4 / 34 ) چیست ؟ و در جوامع کنونى که شرایط اجتمـاعى زن و مرد نسبت به گذشته تغییر کرده است ، چگونه مى­توان پیام آیه و فرایندهاى آن را در جامعه و روابط مرد و زن در خانواده جارى ساخت ؟**

**استاد دکتر صادقى : « الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ... . » ( قوّام ) مبالغه ( قائم ) است و ( قائم على الشّىء ) پاسدار آن چیز است . بنا بر این معناى لغوى ـ معرفتى ـ قرآنیِ « الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ » این است که مردان پاسداران زنانند . زیرا هم نیروى جسمانى مردان بیشتر است و هم توان مالى آنان فزون­تر ، از این رو قرآن براى بیان این معنى فرموده است : « بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » و نفـرمـوده است : « بمـا فضّلهم الله علیهـنّ » ، فضیلت مرد بر زن اصلاً اینجا مطرح نیست . از آیات دیگر استفاده مى­کنیم که همان طور که مردان نسبت به زنان وظایفى دارند ، زنان نیز نسبت به مـردان وظـایفى دارند . در سوره بقره مى­فرماید : « ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... . » ، ( بقره ، 2 / ٢٢٨ ) بلى پس از آن مى­فرماید : « وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » ، ولى منظور از درجه در این آیه ، فضیلت و شرافت نیست ، بلکه منظور این است که مردان در این تعهّد و پــاسـدارى ، اولویّت و وظیفة بیشترى دارند . و این فقط در بعد مادى است و نظر به بنیة جسمانى و بنیة مالى دارد .**

**« بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » بیان­کنندة برترى و رجحانى متقابل و دوبعدى است ، توانهاى برترى در مردان هست که در زنان نیست و نیز توانهاى ویژه­اى در زنان هست که در مردان کم­تر هست . نظیر این معنى را در آیة « وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... . » ، ( توبه ، 9 / ٧١ ) مى­توان جست وجو کرد ، زیرا هر کس ـ زن یا مرد ـ که عقل ، علم ، معرفت ، عقیده ، مال و حال بیشترى دارد بر آن کسى که کم­تر دارد ولایت دارد . ولایت به معناى کمک کردن است . چون ولایت فاعلى داریم و ولایت مفعولى . ولایت فاعلى ، والى است . ولایت مفعولى ، مولّى­علیه است . ولایت فاعلى براى مسلمانى است که از نظر نیروى عقلى ، علمى ، مالى و قدرت بدنى توانمندتر است و ولایت مفعولى از آن کسى است که توان کم­ترى در این زمینه­ها دارد و قاصر یا مقصّر است .**

**بنا بر این ، این ولایت دو طرفه است . « وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... . » . نمى­گوید که مطلق مردان مؤمن بر مطلق زنان مؤمن ولایت دارند ، بلکه این معنى را مى­رساند که مرد مؤمن بر مرد مؤمن ، زن مؤمن بر زن مؤمن ، مرد مؤمن بر زن مؤمن ، زن مؤمن بر مرد مؤمن ولایت دارند . این فضیلت به معناى شرافت عندالله نیست بلکه به معناى توانمندى و رجحان در مرحلة کارکرد و عمل است ، هر کس قدرت بیشترى دارد ، وظیفة پاسدارى بیشترى نسبت به دیگرى خواهد داشت ؛ آن دیگرى چه زن باشد یا مرد باشد ، همسر و فرزند خودش باشد یا دیگرى !**

**اکنون این سؤال مطرح است که آیا مردان که قوّامون على­النّساء هستند ، زنان ( قوّامات ) نیستند ؟ در پاسخ باید گفت قائم بودن و قوّام بودن حاصل و نتیجه و لازمة توانمندى و قدرت است ؛ هرکس قدرتش بیشتر است پاسدارى­اش از دیگرى بیشتر است . و از آنجا که معمولاً نیروى بدنى و مالى مردان زیادتر از زنان است پاسدارى آنان از زنان قوى­تر است . زنان نیز به مقتضاى آیة « ... فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ ... . » پاسدارى دارند نسبت به خودشان و هم نسبت به مردان ، منتها هر که بامش بیش برفش بیشتر ؛ پاسدارى مردان نسبت به زنان قوى­تر و بیشتر است ، به دلیل آنکه قدرت بیشتر دارند و به زنان باید نفقه بدهند .**

**بنا بر این مردان به دلیل برترى در امور مالى و قدرت بدنى قوّام هستند و زنان بر خودشان و بر آبرو و زندگى مردان قائم هستند ، ولى مردان قوّام هستند ، یعنى قیامشان و پاسدارى­شان بیشتر است .**

**\* آیا گسترة ( قوّامیّت ) مردان براى زنان محدود به خانواده است یا شامل کلّ جامعه مى­شود ؟**

**استاد دکتر صادقى : اوّلى نزدیک­تر به حقّ است ؛ براى اینکه کلّ مردان در قبال همة زنان وظیفه پاسدارى ندارند . چه اینکه « بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » گواهى مى­دهد که مردان به کلّ زنان نفقه نمى­دهند ؛ پس نسبت به کلّ هم مسؤولیّت ویژه ندارند و نسبت به کلّ ( قوّام ) نیستند . نتیجه اینکه واژة « الرِّجَالُ » ناظر به شوهران است و « النِّسَاءِ » همسران­شان . بلى این خود بحثى است که آیا کلّ مردان نسبت به کلّ زنان پاسدارى دارند یا ندارند . این نفى و اثباتش مربوط است به بحثى دیگر و دلیلى دیگر . ولى این آیه مربوط به شوهران است ، به دلیل آنکه مى­فرماید : « وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » .**

**آنچه گفته شد در فضیلت مادّى است و گرنه در فضیلت معنوى معیار « ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ... . » ، ( حجرات ، 49 / ١٣) است . هر که تقواى علمى اخلاقى و معرفتى بیشترى دارد ، او اکرم است ، زن باشد یا مرد ، سیاه یا سفید . بلى فضیلتهاى دنیوى مانند قدرت عقلى ، علمى ، مالى و بدنى بیشتر ، بار را سنگین­تر مى­کند و سنگین­تر بودن بار ، دلیل بر فضیلت معنوى نیست .**

**\* آیا مى­توان آیه را دلیل بر برترى اندیشه و عقل نیز دانست .**

**استاد دکتر صادقى : آیه دو معیار را ذکر مى­کند : « بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » و « وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » چون یک معیار مادّى است بنا بر این فضیلت هم فضیلت مادّى است ، ذکر خاصّ بعد از عامّ است . پس عامّ نیز مربوط به جهات مادّى است و همین جهات مادّى موجب قوّامیّت شده است .**

**\* اینکه طلاق به اختیار مرد وانهاده شده است ، آیا یک امتیاز براى مردان نخواهد بود ؟**

**استاد دکتر صادقى : از آیة سورة بقره مى­شود این معنى را استفاده کرد « ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ... . » . این درجه فقط طلاق است که طلاق­دهنده مرد است ، که این طلاق گاهى واجب است و گاهى حرام است و گاهى رجحان دارد ؛ در صورتى که استمرار زوجیّت و همسرى یک زن و مرد باعث پیدایش عسر(ضرر) در یکى از نوامیس خمسه ؛ ناموس اقتصادى ، ناموس عقلى ، عِرضى ، جانى و مالی ... شود طلاق واجب است . هر چند خود زن و مرد به استمرار زوجیّت راضى باشند . خداوند مى­فرماید : « ... إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ... . » ، ( بقره ، 2 / ٢٣٠ ) چون نکاح امر شرعى است ؛ این امر شرعى باید در زمینه و در شرایط شرعى انجام شود و استمرار یابد . بنا بر این استمرار زناشویى باید بر اساس شرع باشد . هرجا که زن و مرد نمى­خواهند یا نمى­توانند قیود شرعى را رعایت کنند جـدا شدن واجب است . و این کار به دست حاکم شرع است که على­رغم خواست آن دو طلاق مى­دهد .**

**امّا این سؤال پیش مى­آید که چرا اصولاً قرآن طلاق را به دست مرد سپرده است ؟ در پاسخ باید گفت که در موارد یاد شده ، دلایلى وجود دارد :**

**1. زن زودتر از مرد تحت تأثیر شرایط قرار مى­گیرد و سریع­تر تصمیم به طلاق مى­گیرد .**

**2. مرد پرداخت­کنندة مهریّه است و چون مهریّه و نفقه را مى­پردازد ، در تصمیم­گیرى براى طلاق تأمّل بیشترى خواهد داشت .**

**زن به جهت آنکه گیرندة مهریّه و نفقه است و تأثیرپذیرتر است به آستانة طلاق نزدیک­تر است . ولى مرد در هر سه بعد از آستانة طلاق دورتر است . از این جهت : ( الطلاق بید من أخذ بالسّاق ) و لکن نه به عنوان استبداد . مرد نیز بى­جهت نمى­تواند طلاق بدهد ، چون اصولاً عقد نکاح ، عقد لازم است . در عقد لازم ، هم ایجاباً و هم سلباً طرفینى است . همان طور که در عقد لازم ، زن و مرد هر دو باید موافق باشند در انفصال و به هم خوردن آن نیز هر دو باید موافق باشند .**

**\* اگر مردى بدون رضایت زن ، او را طلاق داد ، آیا طلاق واقع مى شود یا خیر ؟**

**استاد دکتر صادقى : طبق ادلّه طلاق واقع مى­شود ، امّا این عمل حرام است . این طلاق حرام است ؛ زیرا تخلّف از لزوم عقد است ، منتها تخلّف از لزوم عقد در اموال موجب بطلان است ، امّا در طلاق ـ طبق ادلّه ـ موجب بطلان نیست ، بنا بر این بینابین است ؛ اگر مرد بدون الزام شرعى و بدون حرج و عسر طلاق بدهد این طلاق حرام است ، ولى باطل نیست .**

**\* اگر مرد به دلیلى قادر به انفـاق نباشد و یا در جامعه­اى زن و مرد ناگزیر باشند کار کنند تا بتوانند هزینه­هاى زندگى مشترک را تأمین نمایند ، در این صورت آیا باز هم مرد ( قوّام ) خواهد بود ؟**

**استاد دکتر صادقى : قوامیّت در بعد مالى سقوط مى­کند ، ولى در ابعاد دیگر باقى است . در بُعد قدرت بدنى ، در بعد قدرت نگهبانى و نگهدارى از خانواده همچنان مسئولیّت متوجّه مرد است ، هر چند در بعد مالى ممکن است زن قوّام بشود . بدین جهت تعبیر قرآن « بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » است و « بما فضّلهم الله علیهنّ » نیست .**

**وانگهى در سورة بقره فرموده است : « ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... » . روایتى ذیل این آیه داریم که قابل قبول نیست . در آن روایت آمده است که زنى به پیغمبراکرم (ص) عرض کرد که زن تا چه اندازه بر گردن مرد حقّ دارد ؟ حضرت فرمود که : زن یک صدم مرد حقّ ندارد ! این قابل قبول نیست ، زیرا مخالف نصّ قرآن است « وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ » ؛ یعنى حقوق زن بر مرد مانند حقوق مرد بر زن است « وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » که درجة طلاق است ؛ آن هم طلاق با شرایط . بنا براین در زمینه­هاى مختلف این قوّامیّت مختلف است ؛ گاه کم مى­شود ، گاه کم­تر مى­شود ، گاه زیاد مى­شود ، امّا با در نظر گرفتن نوع موارد و وضع اکثریّت ، به طور طبیعى مردان در این امور از قوامیّت بیشترى برخوردارند . ولى این رجحان احیاناً از بین مى­رود ، نظیرش در باب تعدّد ازواج که در آیة دیگر مى­خوانیم : « ... فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ... . » ، ( نساء ، 4 / ٣ ) یادم مى­آید ، براى آیت الله کاشانى(ره) چند سؤال از ایالت میشیگان آمریکا آمده بود؛ از جمله سؤالى که ایشان پاسخ آن را به من واگذار کردند ، سؤال این بود که اگر در جامعه­اى تعداد زنان و مردان برابر بودند ، آیا باز هم تعدّد زوجات مجاز است و مى­شود چهار زن گرفت ؟ من جواب دادم قرآن فرموده : « ... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ... . » این لا تَعْدِلُوا که قید است متعلق آن ذکر نشده . مطلق است ؛ یعنى هرگونه بى­عدالتى که پیش آید تعدّد زوجات ممنوع است ؛ بى­عدالتى در حقّ مردان یا در حقّ زنان ؛ ظلم به افراد یا به اجتماع ، که ظلم به اجتماع مهمّ­تر نیز هست ، بلکه ما از اطلاق « .... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ... . » مى­فهمیم که اگر نسبت به یک زن هم نتوانیم در این زمینه به عدالت رفتار کنیم « مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » هست که یا کنیز است یا عزوبت ، آنچه که به دست دارید و مى­توانید به عدالت رفتار کنید و اگر کنیز هم نتواند بگیرد و نباشد باید عزوبت را انتخاب کنید . اگر روى آیات قرآن آن گونه که دلالت دارد تأمل کنیم در هیچ موردى دچار مشکل نخواهیم شد .**

**\* آیا مى­توان ادّعا کرد که احکام قرآن در زمینة زنان ، ناظر به نیازها و شرایط زمان نزول بوده است . و در سایر زمانها ، متناسب با شرایط و مقتضیّات باید قوانین دیگرى را پذیرفت ؟**

**استاد دکتر صادقى : معناى این سؤال این است که قرآن از نظر احکام خلود ندارد ، وما طبق ادلّة قرآنى ـ ادلّة درونى و برونى قرآنى و اسلامى ـ براى کلّ احکام عقلى و فرعى و اصلى قرآن معتقد به خلود و ابدیّت هستیم . بنا براین اگر کسى بگوید قرآن ناظر به نیازهاى زمان نزول بوده است ، مى­گوییم آیا بعد از زمان نزول قرآن حاکم است یا نه ؟ اگر حاکم نیست بر خلاف ابدیّت و خلود قرآن است ، و بر خلاف این باور است که قرآن آخرین حکم الهى است ، و اگر خلود دارد خلود به این معنى است که درست است قرآن در آن زمان ، زمینه­ها و ظرفیتهاى موجود را در نظر گرفته است ، ولى این منافاتى ندارد که زمینه و شرایط سایر زمانها را تا روز قیامت نیز در نظر گرفته باشد .**

**بلى برخى از احکام ، خاصّ آن زمان بوده است ؛ مانند احکام عبد و کنیز ، چنانکه بعضى از احکام قرآن هم مربوط به آینده است . بنا بر این در قرآن مثلّثى از احکام وجود دارد ؛ یک ضلع ، احکام خاصّ آن زمان ، چون موضوع آن فقط در آن زمان بوده است ؛ بخش دوم مربوط به آینده که در آن زمان اصلاً نبوده و نمونه­هایى از آن را خواهم گفت ، و بخش سوم ، احکـام شـرعى تکلیفى که مربوط به همة زمـانهـا مى­باشد ؛ مثلاً از « أَوْفُوا بِالْعُقُودِ » استفاده مى­کنیم که همة پیمانهاى طرفینى که بر مبناى ایمان بسته شده باشد ـ به استناد آیة « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ـ از نظر قرآن مورد امضاست .**

**اکنون سؤال مى­کنیم آیا بیمه در آن زمان بوده یا نه ، از « ... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ... . » ، ( مائده ، 5 / 1 ) مى­توان استفاده کرد ؛ الف و لام ( العقود ) براى استغراق است و کلمه جمع است ؛ همة پیمانها در طول زمان و عرض زمین ، از زمان نزول این آیه تا قیامت ، امضا شده هستند ، این گونه نیست که همة احکام قرآن ویژة زمان نزول باشند ، بلکه احکام محورى قرآن ، خالد هستند . خلود و جاودانگى و ابدیّت و جهان شمول بودن قرآن در طول زمان و مکان است ، به این معنى که همة احکام تکلیفى ربّانى که مربوط به همة مکلفان است در قرآن بیان شده است .**

**\* آیة « ... وَ اللاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ... . » ، ( نساء ، 4 / 34 ) که زدن زن را تجویز کرده است براى برخى سؤال برانگیز است که آیا حکم به زدن زن در این آیه با کرامت زن سازگار است ؟**

**استاد دکتر صادقى : باید گفت مع­الأسف روى آیات درست دقّت نشده است . اگر روى آیات درست دقّت شود این شبهات رخ نمى­دهد . براى توضیح باید نخست چند نکته را روشن ساخت :**

**یک . قرآن دربارة نشوز دو آیه دارد . یکى « وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا ... . » ، ( نساء ، 4 / 128 ) و دیگر « وَ اللاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ » که نشوز هم از طرف زن است و هم از طرف مرد .**

**دو . در امر به معروف و نهى از منکر ، زن انسان نزدیک­تر است تا زن همسایه یا دیگران « ... قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا ... . » ، ( تحریم ، 66 / ٦ ) اوّل خودتان ، بعد طایفة نزدیک ، بعد دیگران .**

**سه . واژة تخافون در آیة « وَ اللاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ » معمولاً غلط معنى شده است ؛ به این گونه که برخى گمان کرده­اند که اگر مرد ترسید که زن نشوز و نافرمانى پیدا کند مى­تواند به مضمون آیه عمل کند ، در حالى که معناى آیه ترس از نشوز نیست ، بلکه نشوزى است که بیم­دهنده و خطرناک باشد ؛ به تعبیر دیگر نشوز بر دو گونه است ؛ نشوز گذرا و مقطعى که پیامدهاى خطرناک ناموسى و اخلاقى و اجتماعى ندارد . این گونه نشوز قابل تحمّل است و مورد و مصداق آیه نیست ، بلکه باید آن را تحمّل کرد ، و به موعظه و نهى از منکر اکتفا کرد . نوع دومِ نشوز ، تخلّف زن در زندگى زناشـویى است که از نظر عقیـدتى ، اخلاقى ، جنسى ، ناموسى ، مالى و اجتماعى مخیف و ویرانگر باشد که اگر زندگى ادامه یابد ویرانى به وجود آید . چنین نشوزى باید نهى از منکر شود ، اینجا جاى امر به معروف است نه سکوت .**

**در اینجا باید مراتب امر به معروف و نهى از منکر نیز رعایت شود . « وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... . » ، ( توبه ، 9 / 71 ) نزدیک­ترین حقّ ، حقّ زن و شوهر است . پس باید زن را امر به معروف کرد . اوّلین مرحلة امر به معروف موعظه کردن است که در سه مرحله باید انجام شود ؛ اگر موعظه و نصیحت و تعلیم داده شد و زن از روى عناد توجّه نکرد معلوم مى­شود که او تصمیم ویرانگرى گرفته است ؛ در اینجا مى­فرماید : « وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ » یعنى در خوابگاهى که مى­خوابید به او پشت کنید تا شخصیّت او را خرد کنید ، این همان نهى از منکر است که با موعظه آغاز مى­شـود . « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَـادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... . » ، ( نحل ، 16 / ١٢٥ ) ، « وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْـرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَـرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُـونَ ... . » ، ( آل عمران ، 3 / ١٠٤ ) که در نهى از ابتدا باید دعوت به خیر کرد ، سپس اگر موعظه اثر نکرد چهره در هم کشید و اعراض کرد ؛ این اعراض در اینجا چنین بیان شده : « وَ اهْجُـرُوهُـنَّ فِي الْمَضَـاجِـعِ » ، بدون آزاررسانى یا سخن گفتن با هم در بستر بخوابید ، ولى پشت به او ، این کار شخصیّت او را خرد مى­کند تا از نشوزِ مخیفِ ویرانگر دست بردارد . اگر این روش نیز اثر نکرد « وَ اضْرِبُوهُنَّ » . مگر در باب امر به معروف و نهى از منکر ، تنبیه بدنى در کار نیست ، اگر کسى اصرار دارد کسى را بکشد باید او را ادب کرد و حتّى با زدن هم شده او را بازداشت . در اینجا هم اگر اصرار دارد که منکرى انجام دهد و موعظه و بى­محلّى اثر نکرد و فرض این است که چنین منکرى ویرانگر زندگى است آیا نباید از آن جلوگیرى کرد .**

**قرآن در چنین مرحله­اى مى­گوید : « وَ اضْرِبُوهُنَّ » ، اما در روایت گفته شده ( ضرباً غیرمبرح ) یعنى زدنى که زخمى و کبود نکند . هر یک از مرحلة اوّل یا دوم یا سوم اگر اثر کرد به همان مرحله اکتفا شود ؛ اگر مرحلة سوم نهى از منکر اثر کرد « ... فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلا ... . » ، ( نساء ، 4 / ٣٤ ) پس از آن مخاطب آیه عوض مى­شود ؛ تا اینجا مخاطب آیه مردان بودند؛ که باید چنین کنند سپس چنان کنند ، در زندگى بدون آنکه کسى مطّلع شود به طور خصوصى موعظه کنند و ... اما اکنون اگر این نشوز و تخلّف به اندازه­اى ناهنجار و ویرانگر بود که هیچ یک از این مراحل سه­گانة درونى ( درون خانواده­اى ) اثـر نکرد ، روى خطاب عوض مى­شود و به مؤمنان دیگر خطاب مى­کند : « وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ... . » ، ( نساء ، 4 / ٣٥ ) تا آنجا که امکان دارد نباید بگذارید از یکدیگر جـدا شوند ، ولى اگر مى­ترسید ، « فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا » و سپس مرحلة بعدى طلاق است ، یا انطلاق ، که اگر زن زناکار باشد و دست از زنا برندارد و این مراحل نیز اثـر نکند بدون طلاق منفصل مى­شود ؛ زیرا « الزَّانِي لا يَنْكِحُ إلا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لا يَنْكِحُهَا إِلا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ . » ، ( نور ، 24 / ٣ ) این آیه « وَ اضْرِبُوهُنَّ » را بعضى اشتباه معنى مى­کنند ، در سفرى که به آلمان براى معالجه رفته بودم ، برخى از زنان از شخصى که نماینده یکى از مراجع در آلمان بود دربارة آیة « وَ اضْرِبُوهُنَّ » پرسیده بودند ؛ ایشان گفته بود : یعنى ؛ آنها را از خانه بیرون کنید و به سفر بروید ، که من گفتم : اینجا ضرب به معناى سفر نیست و قیـاس با « وَ إِذَا ضَـرَبْتُمْ فِي الأرْضِ ... . » ، ( نساء ، 4 / ١٠١ ) نمى­شود .**

**امّا اینکه زدن زن تحقیر او باشد باید توجّه داشت که تحقیرى که در پشت کردن است چه بسا از تحقیرى که در زدن است کم­تر نباشد . وانگهى در باب امر به معروف و نهى از منکر باید این مراحل طىّ شود ؛ چه در محدودة زندگى زناشویى و چه در بیرون . اگر مردى یا زنى را که نشوز او مخیف است رها کنند و به حال خود بگذارند ، همة اجتماع که نقطة آغاز آن خانواده است ناهنجار مى­شود . در نقطة آغاز باید نابهنجارى را از زندگى زناشویى برطرف کرد ، با همین مراحل سه­گانه .**

**\* آیا نشوز از سوى مرد نیز ممکن است تحقّق یابد ؟**

**استاد دکتر صادقى : بلى در آیة دیگرى فرموده است : « وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ ... . » ، ( نساء ، 4 / 128 ) اگر زن در زندگى خانوادگى از سوى مرد نشوز یا اعراض یا تخلّف در هر یک از نوامیس پنج­گانه دید ، در اینجا « ... فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا ... . » عبارت قبلى عوض شده و خطاب دیگر متوجّه زن نیست ، زیرا او قدرت آنچنانى ندارد که با مرد مقابله کند . اینکه فرموده « لا جُنَاحَ » معناى آن این نیست که گناه ندارد ، بلکه واجب است میان آن دو صلح دهند ، مانند « لا جُنَاحَ » در آیة « إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ... . » ، ( بقره ، 2 / ١٥٨ ) که در آنجا هم طواف میان صفا و مروه واجب است ، و اینکه گناه ندارد ، به جهت آن است که چون بتها را روى این دو بلندى گذاشته بودند مسلمانان گمان مى­کردند سعى صفا و مروه گناه دارد ، پس آیه گناه خیالى را نفى مى­کند . در اینجا نیز در جهت صلح بین زن و شوهر باید تلاش شود ، دو حَکَم با هم کمک و جدّیّت کنند که صلح دهند اگر اثر نکرد ، نوبت به طلاق مى­رسد و گاه طلاق واجب نیز مى­شود .**

**\* آیا همین مراحل امر به معروف براى ادب کردن مردى که ( نشوز ) دارد ، از سوى زن لازم است اجرا شود ؟**

**استاد دکتر صادقى : این سه مرحله یا از عهدة زن خارج است یا در توان اوست ؛ اگر مى­تواند باید انجام بدهد ؛ راه اصلاح موعظه است ؛ اوّل زن ، مرد را موعظه کند ، بعد مثلاً بگوییم در رختخواب به عنوان اعتراض رو از مرد برگرداند . در مرحلة بعد ـ اگر مى­تواند ـ یک سیلى هم به مرد بزند و اگر نتوانست کمک بگیرد ؛ چه اینکه انسان در انجام هر کار خیر وقتى به تنهایى نتواند آن را عملى سازد ، باید کمک بگیرد . بنا بر این زن و مرد در تخلّف و نشوز یکسان هستند ، اما همان گونه که گفته شد معمولاً زن توان کلّى براى این کار ندارد ، بنا بر این آیه دربارة مرد تصریح دارد و دربارة زن اجمال دارد ، که البتّه اجمال نیست ، جمال است ، زیرا با وضع زن مطابقت دارد ... .**

**\* برخى گفته­اند در بیان احکام از سوى قرآن سیاست گام به گام اتّخاذ شده است و قرآن در بیان احکامى که حقوق زن را به او باز مى­گرداند روند رو به رشد و سیر تحوّلى داشته است ، و پیروى از قرآن نیز به این است که این روند همواره حفظ شود و این سیاست ادامه پیدا کند . به نظر حضرت عالى خط مشى قرآن در این زمینه چگونه است .**

**استاد دکتر صادقى : احکام قرآن چند گونه است ؛ در برخى از احکام ، سیاست گام به گام طى شده و در برخى احکام ، سیاست یک گام از اوّل تا به آخر به صورت یکسان هست . معناى سیاست گام به گام نیز این نیست که وحیانى و غیروحیانى در هم آمیخته شود ، بلکه فقط تا زمانى که پیامبر حیات داشت . پس از پیامبر نمى­شود گامهایى فراتر و بر مبناى غیر وحى برداشته شود ، که این دلیل بر نقصان اسلام است . بلى در برخى احکام ، سیاست گام به گام وحیانى در عرض 23 سالى که پیامبر بود وجود دارد ؛ نمونه­هاى آن بسیار است ، از جمله حرمت شراب که دربارة آن پنج آیه در قرآن وجود دارد ، و 48 آیه در قرآن دربارة حرمت اثم است ، اثم هر چیزى است که عاقبت وخیم دارد . شراب مستى­آور است و مستى وخیـم­ترین عاقبت را به دنبال دارد . از آغاز اسلام و بلکه از آغاز همة ادیان ، مستى و نوشیدن شراب حرام بوده است ، در آیات مکّى و در آیات مدنى حرمت شراب مطرح است ؛ منتها در آیات مدنى به صورت سیاست گام به گام این حرمت بالاتر رفته ، ولى در آیات مکّى در حدّ پایین­ترى است . مثلاً در سورة نحل آیة 67 فرموده « وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الأعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا ... . » ، ( نحل ، 16 / 67 ) در این آیه فقط گفته است شما از خرما و انگـور سکر مى­گیرید که مسکر است و نیز رزق حسن مى­گیرید . با بیان این جمله فقط همین اندازه مى­فهماند که سکر ( مسکر ) رزق حسن نیست ، امّا اینکه چه اندازه ( سیّء ) است ؛ اشاره نشده .**

**در آیة دیگرى از سوره نساء مى­فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى ... . » ، که گام دوم است . ( نساء ، 4 / ٤٣ ) که حرکت مستى را بیشتر کرده تا آنجا که جلو بزرگ­ترین واجبات ( نماز ) را مى­گیرد . این چنین حرامى ، حرمت آن بسیار در حدّ بالاست . پلّة سوم در سورة بقره است : « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ ... . » ، ( بقره ، 2 / ٢١٩ ) قبل از این « إِثْمٌ » بود ؛ اکنون « إِثْمٌ كَبِيرٌ » شد . و سرانجام آیه بعدى در سورة مائده است : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الأنْصَابُ وَ الأزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ... . » ، ( مائده ، 5 / 90 ـ ٩١ ) همة این آیات در جهت بیان حرمت شراب مشترک­اند و اختلاف در جهات افزونى است . ولى حرمت در همه تاریخ اسلام از آغاز تا آخر وحى ثابت است .**

**همچنین در ازدواج با زنان مشرک و زنان اهل کتاب نیز چنین سیاستى دیده مى­شود که همة اینها براى رعایت حال جامعه بوده است ، یا در مسئله بردگى که اسلام با سیاست گام به گام آن را برداشت . کمال و خلود وحى خدا و ابدیّت وحیانیّت قرآن در این است که بگوییم اگر سیاست گام به گام در بعضى احکام وجود داشته فقط در زمان وحى بوده است و پس از آن احکام عوض نمى­شود ، موضوعات عوض مى­شوند . مثلاً شرط و مشارطه ( شرط­بندى ) مالى در همه جا حرام است ، مگر در چهارچیز ؛ تیراندازى ، شنا ، دویدن و ... و در جهت تشویق نسبت به آن هم فرمود : « وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ... . » ، ( انفال ، 8 / ٦٠ ) مصداق و ابزار ندارد این کارها در گذشته تیر و کمان بود ولى امروزه نمونه­هاى نوپیدا دارد . بنا بر این سیاست گام به گام را نه به طور کلّى نفى مى­کنیم و نه به طور کلّى اثبات مى­کنیم ، بلکه سیاست گام به گام در چهارچوب وحى .**

**\* آیا پیامبر در بیان احکام الهى ، صرفاً یک پیام­آور است یا در آن احکام ، متناسب با مقتضیّات و فهم و نیاز و زبان مخاطبان تغییرهایى ایجاد مى­کند ؟**

**استاد دکتر صادقى : آیات متعدّدى داریم که حکم فقط در اختیار خداست و به پیامبر هم محوّل نشده است . پیامبر حاکم نشده ، بلکه پیام­آور حکم است « وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا . » ، ( کهف ، 18 / ٢٧ ) هم « ملتحد » ربّانى غیر از « الله » نیست ، هم « ملتحد » احکامى غیر از « قرآن» نیست . حتّى پیغمبر با عقل خودش که فوق کلّ عقول است منهاى وحى نمى­تواند حکم کند ؛ حکم فقط از آن خداست ؛ پیغمبر فقط نامه­رسان است ؛ اگر نامه­رسانى یک کلمه در نامه تغییر دهد ، امانتدار به حساب نمى­آید . سنّت پیغمبر هم سنّت وحیانى است . سنّت ، وحى عقلانى و وحى ربّانى است . همان طور که قرآن وحى ربّ است سنّت هم وحى دوم است . منتها فرق بین این دو این است که قرآن ، هم در لفظ هم در معنى وحى است ، ولى سنّت در معنى وحى است و در لفظ ، وحى نیست . به هر حال قرآن اصل ، و سنّت فرع است . و روایت هیچ گاه ناسخ قرآن نیست . اگر صدها هزار روایت داشته باشیم که یک آیه از قرآن را نسخ کند ، قابل قبول نیست .**

**\* آیا در خصوص احکام و قوانینى که قرآن دربارة زنان وضع کرده است ، سیاست گام به گام رعایت شده یا نه و اگر هست دلیل آن چیست ؟**

**استاد دکتر صادقى : باید گفت سیاست بیان تدریجى در بیان احکام مربوط به زنان رعایت شده است . اوّلاً ما سوره­اى به نام رجال نداریم ، ولى سورة النساء داریم ، زیرا به زنان ظلم زیادى شده است ، اسلام از مکّه تا مدینه در همه احکام مربوط به زنان براى آنان احترام قایل شده و در حقوق ، برابرى بین مرد و زن قایل شده است ، و احترامى که قرآن به زنان داشته در هیچ ملّت و هیچ تاریخى از سوى هیچ آیین مترقّى دیده نمى­شود . امروزه مى­خواهند زنان را بر مردان مقدّم بدارند ، و در عصر عرب جاهلى زنان را مانند حیوان مى­دانستند . قرآن ، زن را نه حیوان مى داند و نه مقدّم بر مردان . در شرف و فضیلت ، زن و مرد مشمول این آیه هستند : « ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ... . » ، ( حجرات ، 49 / ١٣ ) و در بعد توان جسمى احکامى متناسب با وضعیت زن مقرّر شده است .**

**بنا بر این سیاست گام به گام وحیانى قرآن تا آخرین مرحله مدنى این است که حقّ زنان را آن چنانکه حقّ و شایسته و عدالت است به آنها بدهد . در قرآن هیچ اشاره­اى نداریم که زن ، چون زن است مورد اهانت قرار گیرد و ضعیف شمرده شود ، یا مرد ، چون مرد است محترم و قوى دانسته شود ، بلکه به عکس ؛ فرموده : « وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... . » ، ( توبه ، 9 / ٧١ ) و بسیارى از آیه­ها کلیّت دارد مانند « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » که شامل مرد و زن است . و اینکه از لفظ مذکّر استفاده شده به خاطر آن است که لفظ مذکّر بر مذکّر تنها و بر مجموع مذکّر و مؤنّث و بر خدا ـ که نه مذکّر و نه مؤنّث است ـ و بر ملائکه اطلاق مى­شود ، ولى لغت مؤنّث نه براى خدا و نه براى ملائکه و نه براى مرد و نه براى هر دو استعمال نمى­شود .**

**\* برخى به دلیل همین واژگان مذکّر و نیز به دلیل تفاوتى که در احکام زنان و مردان در قرآن دیده­اند نتیجه گرفته­اند که روح آموزه­ها و احکام قرآن ، مردانه است و جانب مردان را ترجیح داده است ، آیا این برداشت درست است ؟**

**استاد دکتر صادقى : ما با بررسى آیاتى که مخصوص مردان است و آیاتى که مخصوص زنان است و آیات مشترک ، در مى­یابیم که روح کلّى حاکم بر قرآن این است که احترام زن در بُعد زن بودن و در بُعد انسان بودن مانند احترام مرد است ، بدون هیچ گونه فرقى . مثلاً صدّیقة طاهره ( سلام الله علیها ) از ابراهیم ( علیه­السّلام ) مقدّم است با اینکه بیش از 18 سال نداشت ، به دلیل آیة تطهیر و اذهاب رجس که طهارت در بعد ایجـابى اهل بیت محمّدى را که چهارده نفـر هستند و از جمله زهرا (سلام الله علیها ) را شامل مى­شود . همان گونه که پیامبر اسلام (ص) از ابراهیم(ع) معصوم­تر است زهرا (س) هم معصوم­تر و بالاتر است . زن بودن موجب منقصت نیست . در قرآن نام آسیه « ... اِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ ... . » ، ( تحریم ، 66 / ١١ ) جلوتر از نام مریم آمده است ، زیرا مى­خواهد برساند که مادر پیغمبر بودن چندان مطرح نیست ، بلکه معیار ، عظمت شخصیّت است .**

**\* حکمت نابرابرى زن و مرد در ارث از نظر قرآن چیست؟**

**استاد دکتر صادقى : آقایان مى­گویند ارث زن ، نصف مرد است و فقط از ساختمان ، این برخلاف نصّ قرآن است . بلکه بعضى از موارد ارث زن کم­تر از مرد است ، بعضى موارد برابر است و بعضى مـوارد کم­تر . دختر از پسر ارثش کم­تر است در صورتى که دختر و پسر ابوینى باشند . اگر ابى باشند یا امّى ، برابرند ، طبق نصّ آیات ارث . اگر خواهر و برادر پدرى باشند یا مادرى باشند ارثشان برابر است . و لکن اگر ابوینى باشند ارث دختر نصف پسر است .**

**و همچنین مادر و پدر که از فرزند ارث مى­برند ؛ در یک صورت مساوى مى­برند : « ... وَ لأبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ ... . » ، ( نساء ، 4 / ١١ ) پدر و مادر هر دو یک ششم مى­برند « إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأمِّهِ الثُّلُثُ » مادر دو برابر مى­برد . پس زن بعضى وقتها دو برابر ، بعضى وقتها یکسان مى­برد و بعضى وقتها کم­تر . زن از شوهـر نصف مى­برد ( یک هشتم یا یک چهارم ) و شوهـر از زن تمام مى­برد ( یک چهارم یا یک دوم ) این نصف بردن موضوع صحبت است که فتوى مى­دهند که این نصف را هم که مى­برد اگر یک همسر است نصف ، و اگر دو همسر دارد کم­تر است و سه تا کم­تر است ، و این نصف را فقط از ساختمان مى­برد . از سوى دیگر قبلاً در آغاز اسلام ساختمان کم بود ، همه زمینها زراعتى بوده ، بنا بر این زن هیچ نمى­برد .**

**جواب این است که اوّلاً ما ترک مرد همه را شامل مى­شود . زن از کلّ ما ترک مرد چه زمین ، چه منقول ، چه غیرمنقول ارث مى­برد . در این زمینه شش رأى داریم که دو سه رأى آن موافق با قرآن است و دو سه رأى آن مخالف با قرآن است .**

**بنا بر این رأى صحیح قرآن این است که زن نصف مرد ارث مى­برد . حال سؤال این است که آیا زن ضعیف­تر است از نظر مالى یا مرد ؟ طبعاً زن ضعیف­تر است ، پس چرا مرد دو برابر مى­برد و زن یک برابر؟ پاسخ این است که از نقطه نظر تأمین نفقه ، مرد نوعاً نفقه­دهنده است ؛ مهریه را مرد مى­دهد ، پس مرد کلاً دهنده است ؛ پیرمرد باشد یا پدر باشد یا شوهر باشد یا پسر باشد دهنده است . زن ، همسر باشد یا دختر باشد یا مادر باشد گیرنده است . آیا حقِّ دهنده بیشتر است یا حقِّ گیرنده . و آن نصف را هم که زن مى­گیرد نوعاً احتیاج ندارد ، ولى مرد نوعاً دهنده است آن دو برابر را که مى­گیرد نوعاً احتیاج دارد .**

**اکنون سؤال دومى مطرح است و آن این است که اگر موردى پیدا شد استثنائاً که زن خیلى محتاج بود و مرد نیازمند نبود ، یا زن خیلى محتاج بود ولى فرزندان محتاج نبودند چه باید کرد ؟ پاسخ این است که این ثلثى که خداوند مقرر کرده براى جبران آن کمبودهایى است که نسبت به وارث وجود دارد ، اگر انسان زنى دارد که این زن هیچ از خود ندارد ؛ اگر مرد بمیرد از این خانه باید برود ، مرد کلّ ثلثش را به این زن مى­دهد ، علاوه بر آن یک چهارم . اصل قاعدة عمومى دو برابر بودن مرد است نسبت به زن ، و در موارد خاصّ کمبودها با وصیّت جبران مى­شود . بنا بر این اسلام هرگز براى زن نقصان ایجاد نکرده بلکه رجحان ایجاد کرده است . اگر همة خصوصیّات را در نظر بگیریم مى­بینیم هیچ نقطه نظر تاریکى نسبت به زن نداشته است .**

**\* در برخى از موارد ، به دلایلى زن تأمین­کنندة هزینه زندگى خانواده است . در این گونه موارد چه تمهیدى اندیشیده شده است ؟**

**استاد دکتر صادقى : ارث ، دو بعد دارد ؛ یکى بعد اصلى و یک بعد حاشیه­اى و تبصره­اى ؛ در بعد اصلى ، قانون کلّى همان دوبرابر بودن مرد نسبت به زن است ، و در بعد حاشیه­اى متفاوت است . در هر جا که نیاز زن بیشتر باشد از ثلث تأمین خواهد شد و کارکرد و نقش ثلث همین تبصره بودن است . کمبودهایى که احیاناً براى بعضى از ورثه ایجاد مى­شود با وصیّت جبران مى­شود . که البتّه وصیّت در جایى است که ماترک ، گنجایش وصیّت را داشته باشد . لذا فرموده است : « كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ ... . » ، ( بقره ، 2 /١٨٠ ) و نفرمود ( ان ترک مالاً ) امّا در کلیّت تاریخ اسلام و تاریخ بشر نوعاً مردها دهنده هستند چون بنیة مالى آنها بیشتر است و شرکت­شان در اجتماعات محدود نیست ، امّا زنان به لحاظ عفاف و باردارى و خانه­دارى و دیگر شؤون زنانگى­شان ، بیشتر در خانه باید باشند و مردان بیشتر در بیرون خانه ؛ حال اگر گروهى از این اصل تخلّف کنند مانند اروپائیان ، مطلب دیگرى است ؛ ما بر مبناى ضوابط اسلامى بحث مى­کنیم . بنا بر ضوابط عالیّة اسلام مرد نوعاً دهنده است ، و اگر مرد فقیر باشد و زن دهنده ، این استثنا خواهد بود .**

**\* در بسیارى از مکتبها و آیینها نسبت به زن ظالمانه عمل شده و نگاه شده است ، آیا نگاه اسلام و قرآن به زن در سنجش با دیگر مکتبها چگونه ارزیابى مى­شود ؟**

**استاد دکتر صادقى : با زن سه گونه برخورد شده است :**

**1. برخوردهاى افراطى ؛ 2. برخوردهاى تفریطى ؛ 3. برخورد منهایى .**

**اسلام برخورد منهاى افراط و تفریط دارد ؛ زن را نه بالاتر از مرد قرار مى­دهد و نه پایین­تر . بلى روایات جعلى نقل شده و فتاوایى بر مبناى آنها داده شده است . مثلاً مى­گویند زن هرگز حقّ ندارد از خانه بیرون برود ، مگر با اجازة شوهر . به چه دلیل ؟ بلى حقّ ندارد بیرون برود ؛ بیرون رفتنى که منافى با نوامیس زن باشد ؛ اما کارهایى مانند نماز خواندن ، مجلس رفتن و ... یا واجب است ؛ یا حرام است و یا جایز . اگر واجب است مرد جلو واجب را نمى­تواند بگیرد ، اگر جلسة معارف اسلامى است و هیچ گونه انحرافى در آن نیست ، باید برود . چنانکه اگر جلسه­اى است که رفتن به آن گمراه کننده است و از بعضى جهات حرام است ، رفتن به آن جلسه یا مجلس ، هم براى مرد حرام است و هم براى زن ، و هر یک باید دیگرى را از آن منع کند .**

**من کتابى نوشته­ام با نام ( غوصٌ فى البحار ) که 180 کتاب از منابع شیعى و سنّى را در آن نقد کرده­ام . گاه دریک باب دهها حدیث وارد شده و همه نادرست . مثلاً در باب مشارب ( آشامیدنیها ) به عنـوان نمونه ، در وسائل­الشّیعه یک باب دارد که شامل 50 حدیث است ؛ در همة این احادیث راوى مى­گوید از امام سؤال کردیم اگر کسى به کسى که مى­داند شراب مى­سازد ، انگور بفروشد ، درست است یا نه ؟ امام پاسخ مى­دهد : بلى ؛ درست است . و حدیث موثّق و صحیح است . در آخر سر یک حدیث ضعیف مرسل دارد که مى­فرماید : ( لا ، لقوله تعالى : « ... وَ لا تَعَاوَنُوا عَلَى الإثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ... . » ، ( مائده ، 5 / ٢ ) ) . اکنون کدام را باید بپذیریم ، یا مثلاً در بحارالانوار در باب ( ردّ شمس ) بیست حدیث دارد که کلّاً نادرست است . مى­گوید براى على(ع) ردّ شمس شد ، و علّت آورده شده که چون او در زمین شوره­زار بود و نماز خواندن در آنجا پسندیده نبود و على(ع) در وقت عصر آنجا بود ، نماز عصر را نخوانده بود ! مگر در زمین شوره­زار نماز خواندن حرام است ؟ این خلاف منطق است . وانگهى اگر على (ع) نماز نخوانده مقصّر بود یا قاصر؟ ما حتّى صلوة الغرقى داریم ، پس نماز در هیچ شرایطى نباید قضا شود . اگر بر اساس این احادیث ، على (ع) عمداً نماز نخوانده باشد شایسته تکریم است ؟ آیا مگر خورشید مى­تواند برگردد ، آیا اگر به فرض محال خورشید برگشت مگر زمان نیز بر مى­گردد ؟ در آن صورت على(ع) هم باید نماز ادا بخواند و هم قضا . علاوه بر اینکه با برگشتن خورشید ، سه نماز دیگر در طلوع و غروب و میانة آن واجب است . که ما در آن کتاب ده اشکال براین موضوع کرده­ایم . به سلیمان (ع) هم نسبت مى­دهند که فرمود : « رُدُّوهَا عَلَيَّ ... . » ، ( ص ، 38 / ٣٣ ) که این ضمیر « ها » به اسبان بر مى­گردد نه به خورشید . و براى احادیثى که جعل مى­شود سند هم مى­سازند و گاهى سندهاى صحیح و محکم .**

**\* آیا معیار در پذیرش و بررسى این گونه سندها چیست؟**

**استاد دکتر صادقى : راه آن عرضه بر کتاب الله است . نیاز به رجال هم بسیار کم پیدا مى­شود؛ زیرا یک حدیث ، یا موافق با قرآن است یا مخالف با قرآن ؛ اگر موافق باشد مى­پذیریم ؛ از هر که مى­خواهد باشد ، و اگر مخالف است از سلمان هم نمى­پذیریم . اگر نه مخالف است و نه موافق ، باید گفت « وَ لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ... . » ، ( اسراء ، 17 / ٣٦ )**

**\* در برخى از متون یا مکتبها از زن با تعبیر ( جنس دوم ) یاد مى­شود ، آیا مى­توان گفت از نگاه قرآن نیز زن به دلیل ضعف در برخى از جوانب و یا تأخّر در آفرینش جنس دوم به حساب مى­آید ؟**

**استاد دکتر صادقى : در قرآن کریم نسبت به حوّا فرموده است « ... وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ... . » ، ( نساء ، 4 / ١ ) ولى این دلیل بر افضلیّت مرد نیست . پیامبر اکرم از مادّة اوّلیّه آفریده شد ، ولى آن مادّة اوّلیّه برتر از پیامبر نیست . در آیة 7 سوره مى­فرماید : « ... وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ... . » ، ( هود ، 11 / ٧ ) که این ( ماء ) مادّة اوّلیّة آفرینش است و همة ارواح از آن خلق شده­اند . اکنون آیا مادّه مهمّ­تر است یا ارواح ؟ همچنین پیامبر ما آخرین پیامبر است ولى بالاتر از همة پیامبران پیش از خود است . پس اوّلیّت و آخریّت زمانى مطرح نیست ، و اینکه زن از مرد آفریده شده دلیل بر افضل بودن مرد نیست .**

**\* دلیل آنکه همة نعمتهاى بهشتى که از قرآن یادشده براى مردان است چیست ؟**

**استاد دکتر صادقى : این گونه نیست ؛ در قرآن مى­فرماید : « ... وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ... . » ، ( بقره ، 2 / ٢٥ ) که سخن دربارة همة اهل بهشت است و ضمیر « هُمْ » هم به زنان و هم به مردان بر مى­گردد . چنانکه گفته شد ، ضمیرهاى مذکر سه گونه استعمال دارد ؛ مذکر و مؤنث با هم ، نه مذکر و نه مؤنث مانند ( هو ) دربارة خداوند ، و مذکر تنها دربارة مرد .**

**هم­چنین در قرآن نیازهاى زنان ذکر شده و در سورة نساء به ویژه بیشتر دربارة زنان سخن گفته است . ولى خطاب ، گاهى به خصوص زن است و گاهى به خصوص مرد و زمانى به هر دو . وقتى تکلیف مشترک باشد خطـاب به هر دو است ، گاه خطاب به خصوص مـرد است ، مانند : « ... إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَـاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ ... . » ، ( طلاق ، 65 / 1 ) گاهى به مرد سفارش زن را مى­کند ؛ اگر مخاطب مرد است نسبت به خود او و زن است ، پس در احترام خطابى قرآن و خطاب قرآن ، تفوقى نیست و مخاطب بودن مطرح نیست .**

**\* چرا قرآن در همه جا با مرد سخن مى­گوید و هرگز زن را مورد خطاب قرار نداده است ، جز در یک مورد که همسران پیامبر ( نساءالنّبى ) مخاطب هستند .**

**استاد دکتر صادقى : مخاطب بودن مهمّ نیست ، شیطان هم در قرآن مخاطب است ، اینکه خطاب به مردان بیشتر کرده از باب اهمّیّت بیشتر مردان نیست ، بلکه چون نیروى آنان بیشتر است و این نیروى بیشتر قوامیّت مى­آورد خطاب را متوجّه او کرده ، و به مناسبت موقعیّت و اهمّیّت و حکم و وظیفه­اى که دارد خطـاب بر دوش اوست . ولى درتکلیف و بیان همه یکسـان هستند « ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... . » و آنچه به صورت غیابى آمده براى هر دو مى­باشد .**

**\* چرا همسران بهشتى به تعداد فراوان ، تنها براى مرد است و زن از این نعمت محروم شده است .**

**استاد دکتر صادقى : زیرا اوّلاً اصولاً اشتهاى مرد نسبت به زن بیشتر است ، و ثانیاً « ... وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ... . » ، ( بقره ، 2 / ٢٥ ) هم مرد و هم زن را شامل مى­شود . مگر اینکه این گونه سؤال شود : چرا مرد مى­تواند در بهشت ازواج مطهّره داشته باشد ، ولى زن یک زوج دارد . این سؤال ، چند جواب دارد؛ یک ؛ در هیچ جا از قرآن نصّى نداریم که زن ، نمى­تواند پس از شوهرى شوهر دیگر داشته باشد ، وانگهى ؛ این زنان که قاصرات­الطّرف هستند مخصوص مردان­اند . ولى از نظر دنیوى مرد نسبت به تعدّد ازواج رغبت زیاد دارد نه زن . زن هر چه باشد اگر نیازى مادّى و نیازهاى دیگرش تأمین شود و مرد او صد در صد مطابق میل او باشد هرگز تمنّاى ازدواج با مرد دیگرى را ندارد ، ولى مرد این گونه نیست . بنا بر این اگر زنى بخواهد در بهشت چند شوهر همسان داشته باشد مى­تواند ، ولى نمى­خواهد . مثل اینکه در انجیل برنابا آمده که در بهشت حسد نیست . آنجا همة واقعیّتها روشن است . مثال مى­زند : اگر بچّة دوساله­اى چشمش به لباس مرد بزرگسالى افتاد آیا حسـد مى­برد ؟ هرگز ! زیرا مى­داند آن لباس براى او مناسب نیست ، بنا بر این اگر واقعیّت و حکمت و مصلحت صددرصد جلوه کند دیگر حسدى نیست . بنا بر این در بهشت جاى حسد نیست و کسى که در مقام پایین قرار دارد نسبت به کسى که مقام بالاتر دارد ، حسد نمى­ورزد ، و آن که بالاتر است تکبّر نمى­کند ، « ... وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأنْفُسُ ... . » ، ( زخرف ، 43 / ٧١ ) تکلیفها بدون تکلّف است .**

**\* آیا مى­توان گفت در بهشت اصولاً لذّت جسمانى در کار نیست و همة لذّتها روحانى است .**

**استاد دکتر صادقى : در آنجا لذّت بالاتر است و جنّت جسمـانى و روحـانى هست . « ... وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ . » ، ( الرّحمن ، 55 /٥٤ ) روایتى هست که در آن مى­پرسد آیا در بهشت لذّت جسمانى هم هست ؛ امام مى­فرماید : چرا نباشد ؟ اگر دو نفر در کارى شریک هستند چگونه یکى را محروم کنند ؛ روح و عقل و بدن ، همه شریک هستند و هر کدام جزا دارند ، جزاى روحانى ، جزاى بدنى و جزاى عقلانى .**

**\* با تشکّر فراوان از اینکه در این گفت و گو شرکت فرمودید و به پرسشهاى ما پاسخ گفتید .**

**پایان مقاله**

**\* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \* \***